

فصل سی و یکم

چرا حکومت امام (ع) ادامه نیافت؟

کسانی که از سیاست امام (ع) انتقاد میکنند و آن را يك سیاست ایده آلیستی غیر عملی میدانند و در عین حال از زیرکی و هوشیاری معاویه اظهار تعجب میکنند و معتقدند که او دولتمردی طراز اول بوده است. در واقع به این دلیل، به طرف این سنخ دآوری کشیده شدهاند، که به جای توجه به شرایطی که منجر به این نتایج شده است، به خود نتایج منگردند. و برای این که قضاوت ما در مقایسه بین این دو شخص [علی (ع) و معاویه] از نوع قضاوت موضوعی باشد، بهترین راه وصول به چنان هدفی این است که فرض کنیم آن دو نفر موقعیت مکانی و زمانی (خود را و همچنین منصب و تمام ویژگیهای خود را به جز دانایی و هوشیاری و شجاعت، با هم عوض کنند، و در نتیجه فرض میکنیم که علی (ع)

1- از قبیله قریش ولی از غیر دودمان بنی هاشم بوده، و به قریش صدمهای نرسانده است.

2- از آغاز خلافت عمر استاندار سرزمین شام بوده است.

3- حدود بیستسال در پست استانداریش مستقر بوده است، قدرت و سیاستش در عمق آن سامان ریشه دوانیده بود.

4- تمام مردم شام، در فرمانبرداری و یگانگی و اطاعت خود، همان مردم شام آن روزند.

5- او پر طمع بود و خواسته او نه اصول و مبادی عقیدتی بلکه منافع مادی بود و رسیدن به آنها را با هر وسیلهای روا میدانست، از جمله خریدن وجدانها با اموال مسلمانان، قتل ناگهانی، فریبکاری، دروغ و کشتن صالحان و نیکان

6- قریش که نمونه حکومت اشرافی و دارای نفوذ در جهان اسلام بودند، هواخواه او بودند و از او حمایت میکردند.

و: باید فرض کنیم که معاویه

1- از دودمان هاشم بوده و به قریش صدمههایی نرسانده است.

2- پس از قتل عثمان با او بیعت صورت گرفته، در حالی که وحدت جهان اسلام از هم پاشیده شده است.

3- قریش از او ناراضساند و دشمنی او را در دل دارند چون به آنها صدمه زده است.

4- عایشه، طلحه و زبیر او را متهم به خون عثمان کرده و گروهی از مردم عراق را بر او شوراندهاند و او را درگیر نیردی خونبار کردهاند که دهها هزار تن در آن جان خود را از دست دادند.

5- مدت کوتاهی پس از آن جنگ خونین در کوفه مانده است.

6- مردم عراق، همان مردم عراق آن روزند در مخالفت، تفرقه، عقاید، کناره گیری و نافرمانی شان.

معاویه مردی است که سرلوحه هدفش پیش از این که دنیا باشد آخرت است پس اصول اعتقادی خود را برای منافع مادیش فدا نمکند و به خود اجازه نمدهد هیچ چیزی را تا وقتی که-7 موافق با شریعت نباشد-وسیله قرار دهد

و بعد فرض میکنیم این دو مرد در جنگی مانند جنگ صفین روبرو شدهاند و هر يك از آنها، زیرکی، دانایی و شجاعت خود را دارد. علی (ع) با شجاعت بنظیرش و معاویه با ناتوانی و ترسویش

نتیجه چه میشد؟

پاسخ مشکل نیست. علی پیروز است و معاویه شکست خورده، چه از نظر سیاسی و چه از جنبه غیر سیاسی، حتی اگر ما شرط پنجم را هم از معاویه کم کنیم و فرض کنیم که هر دو شخص در آزمندی و عدم پایداری به اصول بایرند، باز هم معاویه کسی است که در بعد سیاسی و نظامی شکست خورده است، زیرا که ریشههای قدرتش نظر به کوتاهی مدت حکومتش، عمیق نیست و از طرف دیگر مردم عراق مایل به وحدت و یگانگی نیستند، و در طبع خود مایل به اختلاف، تفرقه و سرکشی میباشند

هنگامی آن مطلب واضح میشود که به خاطر بیاوریم معاویه در جنگ صفین در حالی که رهبری مردم شام را بر عهده داشت در آستانه شکستی مهلك قرار گرفته بود، حال اگر رهبری مردم ناسازگار عراق را بر ضد مردم تسلیم و مطیع شام بر عهده داشت، چه وضعی پیدا میکرد؟ و در واقع ما معاویه را، بعد از قتل ناگهانی امام (ع) میبینیم، با این که سرزمین عراق را در اختیار گرفته است اما جز با نیروی ارتش شام نمیتواند آن را آرام کند. حال اگر چنان پایگاه مردمی جافتادهای در شام و سپاهی فرمانبر در اختیار نداشت، علی رغم تمام آزمندی و عدم پایداری به اصول عقیدتی، نمیتوانست در حکومت عراق دوام یابد. پس حتی او اگر فردی معتقد و پرهیزگار در دین بود، اما چنان پایگاه مردمی استوار با آن سپاه سر به فرمان را در اختیار نداشت، سرانجام کار او را چگونه تصور میکردیم؟

البته رویدادهای تاریخی دوران بنی امیه ثابت کرده است که حاکم عراق در آن زمان هر چند شخصی دنیا طلب و فارغ از هر نوع اصول عقیدتی بود، جز با پشتوانه نیرویی غیر عراقی که به هنگام شدت کارها به او پناه ببرد، نمیتوانست در حکومت عراق دوام بگیرد. حجاج بن یوسف ثقفی-علی رغم همه ستمگری، سرکشی و زیاده روی در خونریزی-جز به وسیله سپاه شام نتوانست حکومت خود را حفظ کند، و اگر کمکهای نظامی شام نبود، زیر ضربات شیبیب (از خوارج) و سپاهیانش لگد کوب شده بود. و از این جا به يك نتیجه منطقی میسریم که انتقادگران بر سیاست امام (ع) و شیفتگان زیرکی، هوشیاری و فرومایگی معاویه، آن را فراموش کردهاند و آن، این است که: برای این که يك حاکم بتواند قدرت خود را حفظ کند لازم است از دو چیز بطور کامل برخوردار باشد: پایگاه مردمی استوار و نیروی نظامی لازم که مطیع دستورهای او باشد، و گرنه حکومت او در معرض تندباد حوادث خواهد بود

با درک مطالب بالا میتوانیم روی عوامل شکست حکومت امام (ع) و پایان گرفتن آن نگشنگذاریم. مخالفان، هر دو عامل یعنی پایگاه مردمی ثابت و نیروی نظامی لازم و مطیع اوامر شخص رئیس دولت را که حکومت در جهت استقرار و پیروزی خود، نیازمند به آنهاست، از امام (ع) مانع شده بودند. و رویدادهای پندری که تمام مدت، پس از وفات پیامبر (ص) تا زمان سپرده شدن حکومت به امام (ع) را در بر میگرفت، دستیافتن امام (ع) را به این دو شرط نوعی از محال قرار داده بود

-2-

البته منطقی بود که علی بن ابی طالب پس از پیامبر (ص) نزدیکترین فرد به دلای پیروان پیامبر (ص) باشد، زیرا که او پسر عموی پیامبر (ص) و داماد و برادر و منتخب او، و بزرگترین مجاهد در راه رسالت او و داناترین اصحاب و پایبندترین همه به تعلیمات او بود. و اگر مسلمانان بحق پیروان پیامبر (ص) و علاقه‌مندان به او بودند، منطقی بود که علاقه‌مندان به علی بن ابی طالب نیز باشند و پیش از اطاعت دیگران از او اطاعت کنند. و طبیعی است که در آن صورت دو شرط لازم بسادگی برایش فراهم میشد. و لیکن جریانهای تاریخ در مسیر طبیعی خود پیش رفت، و میان آنها رابطه منطقی برقرار نشد، بلکه با دافعهای از عواطف و تعصب، مسیری مخالف که مورد انتظار نبود پیش گرفت

حسادت قریش

البته قریش از آغاز کار و در موقعی که محمد (ص) در مکه بود، علی رغم شناختی که از او داشتند و آگاهی از امانت و صداقت او- از پذیرفتن دعوت او و اقرار به نبوتش خودداری کردند. دلیل عمده موضع منفی آنها نسبت به وی، حسادت ایشان به دودمان هاشم، خاندان پیامبر (ص) بود و فکر میکردند که اقرار به نبوت محمد (ص) اقرار به آقایی بی قید و شرط خاندان هاشم و بزرگداشت آنها بر تمام خانوادههای قریش و سایر قبایل عرب بلکه همه مردم جهان است. قریش از اقرار به نبوت او خودداری کرد، او و خاندانش را در محاصره قرارداد و تمام وسایل فشار و تهدیدی که در اختیار داشتند کار برد، و بعد برای نابودی او توطئه کرد و وی را وادار به ترک سر و سامان فامیلی خود کرد. و موقعی که به سرزمین هجرت خود منتقل شد، روشهای فشار و ترس جای خود را به روش مقابله نظامی داد، پیامبر (ص) و خاندان و یارانش از مقدسات و آزادیهای خود در برابر نیروهای فراوان شرک به دفاع پرداختند. قبایل بت پرست قریش در تمام آن مبارزات، دشمن اصلی بودند، که حالتحسد ایشان را بطور مداوم وادار به نابود ساختن پیامبر (ص) و پیروانش مساخت

و علی بن ابی طالب (ع) در تمام این جنگها بازوی راست پیامبر (ص) و رهبر مجاهدان و آزمودهترین آنها در مصاف با دشمن بود. بسیاری در بین قبایل قریش، به دست علی از پای در آمده بودند که سرهایشان زیر ضربات شمشیر وی خرد شده بود

قریش از این نظر او را مسؤول خونهای فرزندان، برادران و بزرگانی میدانست که تعدادشان نزدیک به نیمی از افرادی میرسید که در آن جنگها از دست داده بودند. و بدین وسیله بر حسد روزافزون آنها، کینههای انتقامجویی شدید، در برابر هاشمیان بطور عام و بر ضد علی (ع) بطور خاص افزوده شد

قریش نفوذ و کینه خود را حفظ میکند

مکه در سال هشتم هجری فتح شد، و قریش پس از این که همه آرزوهای پیروزی بر پیامبر (ص) و یا مقاومت در مقابل او را از دست دادند اسلام آوردند. و به این ترتیب مبارزه خونین قریش در مقابل پیامبر (ص) و رسالت او پایان گرفت. و لیکن کینه قریش نسبت به علی (ع)، و نفوذ قریش در جامعه عرب پایان نگرفت. پیامبر (ص) سعی میکرد که برای آینده امت پشتوانهای تعیین کند تا امت به وسیله آن از وحدت برخوردار شود. و در آینده با تعیین رهبری حکیم و دانا که بر روش خود پیامبر حرکت کند، از گمراهی امان بماند. و معتقد بود که علی (ع) و دیگران از افراد خاندان پاکش همان کسانی هستند که در آنها لیاقتهای این رهبری جمع است، پس به مسلمانان اعلان کرد که علی (ع) نسبت به او به منزله هارون سبته موسی است و او سرپرست هر مرد و زن با ایمان است، و او در میان مردم چیزی را ترک میکند که اگر به آن چنگ بزنند، هرگز پس از او گمراه نگردند: کتاب خدا و خاندان یعنی اهل بیتش. و خداوند به او خبر داده است که قرآن و خاندان وی تا روز قیامت هرگز از یکدیگر جدا نشوند، و به ایشان فرمود: دقت کنید، چگونه در باره آنها پس از من رفتار خواهید کرد. او به این وسیله نمخواست تنها رهبری علی (ع) و دیگر خاندانش را اعلان کند بلکه قصد داشت دلهای قریش و دیگر قبایل را نیز از کینههای انتقامجویی پر حرارت شست و شو دهد

سپاه اسامه

لیکن مردم تازه مسلمان بودند. و پیامبر (ص) پس از فتح مکه عمر زیادی نکرد تا بتواند افراد قریش را به طور کامل تسلیم کند و دلهایشان را از کینههای زمان جاهلیت پاک سازد و احساس برادری اسلامی را جایگزین کینه توزیهای جاهلی کند. احساس کرد که اجالش نزدیک شده است از بیم آن که بعد از او تعصب قبیلهای بین علی (ع) و تسلیم رهبری امت به او فاصله ایجاد کند، اسامه را فرماده سپاهی بزرگ کرد تا راهی سرزمین فلسطین شود. سپاهی که در میان آن بزرگان از مهاجران و انصار بودند، در آن جا خطری آنچنانی که پیامبر (ص) را وادار به فرستادن آن سپاه کند، نبود. بلکه هدف پیامبر (ص) آن بود، افرادی را که چشم طمع به خلافت داشتند از مدینه دور نگهدارد، تا علی (ع) به آسانی زمام رهبری را در اختیار بگیرد

اما بزرگان مهاجران، بویژه، پس از این که دانستند پیامبر (ص) تبار و مریض است نخواستند مدینه را ترک کنند. و پیامبر (ص) که چندین بار سعی کرد آنها را وادار به رفتن کند، چند مرتبه جمله «گسیل دارید سپاه اسامه را» تکرار کرد و لیکن اصحاب حرکت نکردند و به حالت انتظار ماندند

وصیتی که نوشته نشد

پیامبر (ص) سهل انگاری ایشان را مشاهده کرد، پس تصمیم گرفت که کار را یکسره کند و جلو بهانه جویی را بگیرد به این ترتیب که در حال بیماریش نوشتاری بنویسد تا امت پس از او از

گمراهی در امان بمانند و اصحابی که در خانه حاضر بودند دریافتند که او میخواهد آنچه را که در باره علی (ع) به زبان گفته است در نوشته‌های بنویسد، پس افراد صاحب نفوذ ایشان مانع شدند آنها نسبت به هوش و حواس پیامبر (ص) القاء شبهه کردند و مانع دادن قلم و کاغذ به او شدند و گفتند: کتاب خدا ما را پس است

دستبسته شدن خلافت

به نظر میرسد که مهاجران اهل مکه تحت تاثیر احساسات قریش قرار گرفتند و پیش از وفات پیامبر (ص) اعتقاد یافتند که ادامه حکومت پس از وفات وی در میان خاندان آن حضرت، رسیدن هر فرد قرشی غیر هاشمی را به خلافت غیر ممکن مسازد. زیرا اگر جامعه عرب نسبت به حکومت خاندان پیامبر (ص) هماهنگ شوند، در حالی که شرافت خویشاوندی پیامبر (ص) هاله‌های قداست را نیز بر آن افزوده باشد و شایستگی آنها با این قداست که از جایگاه والا و با فضیلت آنها نشأت میگرفت، مورد تاکید قرار گیرد، جایگزینی هر صحابی به جای ایشان در دلهای مسلمانان غیر ممکن میگردد. علی (ع) علاوه بر خویشاوندی نزدیکی که نسبت به پیامبر (ص) و جایگاه ویژه‌ای که نسبت به او داشت درخشانترین سابقه را در جهاد داشت، همراه با علمی بیپایان و تقوایی که به آخرین درجه‌های خود رسیده بود. و این دو فرزندانش حسن و حسین، که نیایشان در باره آنها گواهی میدهد که سروران جوانان اهل بهشتند و هرگز چنان نمیبودند مگر این که از شباهت به جد و پدر برخوردار باشند. پس اگر حکومت بعد از پیامبر (ص) به علی (ع) انتقال یافته بود، کسی از قریش یا دیگری نمیتوانست مزاحم پایگاه علی (ع) در دلهای مسلمانان شود، زیرا که آنها مبیایست خویشاوندی مانند خویشاوندی او و کارنامه‌های چون کارنامه او را فراهم میکردند و یا فرزندان ایشان همانند حسن و حسین ارج پیدا کنند که نیایی همچون نیای آنها و پدری همانند پدر آنها و مادری همسان مادر ایشان و فضیلتی نظیر فضیلت آن دو بزرگوار فراهم کنند. علاوه بر همه اینها تنها رسیدن علی (ع) بعد از پیامبر (ص) به خلافت کافی بود که مانع دستیافتن بزرگان صحابه به خلافت شود، به دلیل جوان بودن او و پیرمردی اصحاب. بنابراین اگر او تنها سی سال بعد از پیامبر (ص) زندگی کرده باشد، بزرگان مهاجران پیش از حکومت وی بدو زندگی گفته بودند. اما اگر خلافت کسی غیر از خاندان پیامبر میرسد، مساله بر عکس میشود، زیرا ویژگی‌های او را دیگران نیز داشتند. به این ترتیب دستهای مختلف قریش نمیتوانستند خلافت را میان خود دستبسته گردانند، و در منصب خلافت، ارزشی بود که میتوانست، جایگزین عدم وصول آنها به مقام نبوت باشد. عمر در ایام خلافت خود به ابن عباس گفته بود: «مردم قریش راضی نیستند که نبوت و خلافت در شما جمع شود تا بر این قوم سختگیرید. بنابراین قریش خلافت را برای خود انتخاب کرد و به نتیجه رسید و پیروز شد.» و اگر هیچ کدام از آنها نبود، همان کینه توزیهای قریش نسبت به علی (ع) و ادامه نفوذ ایشان در اجتماع عرب دو عامل دور کردن علی (ع) پس از پیامبر (ص) از خلافت بود.

و پیامبر (ص) با پرتو الهی مدید که بعد از او چه اتفاقی خواهد افتاد. پس غمگین شد و روزی دستبسته گردن علی (ع) انداخت و گریست. علی (ع) به او عرض کرد: «ای پیامبر خدا چه باعث نگریه شما شده است.» فرمود: «کینه‌هایی نسبت به تو در دلهای افراد است که هرگز آنها را ابراز نمیکند مگر بعد از من.»¹

(موضع دو خلیفه نسبت به علی (ع))

پیامبر (ص) از دنیا رفتن مهاجران و انصار روی خلافت اختلاف و نزاع در گرفت. مهاجران دارای امتیاز بودند و دلیل شان در مقابل انصار این بود که چون پیامبر خدا (ص) از آنهاست، خلافت نیز از آن آنهاست. و تمام آنها بدون این که نامی از علی (ع) ببرند و یا با او مشورت کنند، روی ابو بکر هماهنگ شدند. و علی خود داری از بیعت کرد. اگر دختر پیامبر (ص) در مقابل آنها نمایستاد، قصد داشتند که علی را مجبور بر بیعت کنند و علی (ع) با ابو بکر بیعت نکرد مگر پس از این که زهرا (ع) به لقای رحمت حق پیوست. و این امری طبیعی بود که ابو بکر در باطن خود همان احساسی را نسبت به علی (ع) داشت که هر انسانی در برابر تنها رقیب خود دارد و از عمر در ذهن خود همان احساسی را داشت که هر بشری در مقابل دوست صمیمی و یار نیرومند خود دارد. و نیز طبیعی بود که به عنوان پاداشی نیکو پس از رفتن از دنیا خلافت را به عمر بسپارد.

(نفوذ روزافزون قریش و افول ستاره امام (ع) 3-

خلافت دو خلیفه اول و دوم از خلفای راشدین جز این که بر ارج قریش بیفزاید و گسترش و رشد نفوذ آنها را زیاد کند کاری نکرد. و تمام اینها متضمن دوری بیشتر علی (ع) از خلافت بود.

نام امام (ع) از زبانها مافتد

روزگار خلیفه اول و دوم پر از رویدادهای مربوط به فتوحات بزرگ بود، مردم سرگرم آن فتوحات بودند و مقام این دو خلیفه از خلفای راشدین تا حد مقام قدیسین بالا رفت و شهرت فرماندهان فتوحات بطور عام و افرادی که از قبیله قریش در میان آنها بودند بطور خاص بالا گرفت. مردم، علی (ع)، مبارزه‌های او، و سهم بزرگ او در استوار نمودن ارکان دولت اسلامی و آنچه را که پیامبر (ص) در باره او گفته بود، به بوته فراموشی سپردند. ملت‌های زیادی از اقوام گوناگون وارد جامعه اسلامی شدند. این ملت‌ها نام دو خلیفه و سران سپاهی را که مأمور سرکوب ایشان بودند و حاکمانی که عهد‌دار اداره آنها بودند مدانستند و شناختی راجع به علی (ع) و گذشته او نداشتند. و علی (ع) در سراسر دوران حکومت‌خلفا، در شهر مدینه بر کنار از رویدادها و حکومت‌باقی ماند. خلیفه اول و دوم نه به او و نه به هیچ یک از خاندان او اداره امور غیر نظامی و یا فرماندهی سپاه را در هیچ نقطه‌ای از سرزمین‌های اسلامی واگذار نکردند تا مردم از نزدیک او را بشناسند. و برای هیچ یک از خاندان او فرصتی پیش نیامد که سرپرست مراکزی شود تا مسلمانان بتوانند با اهل بیت (ع) و زعیم آنها آشنا شوند. مسلمانان در زمان خلیفه اول و دوم سعد بن ابی وقاص فاتح عراق و ایران، خالد بن ولید، ابو عبیده فاتحان شام، عمر بن عاص فاتح و استاندار مصر، معاویه بن ابی سفیان استاندار شام، مغیره بن شعبه استاندار بصره و ابو موسی اشعری استاندار دیگر بصره، عمار بن یاسر که مدت کمی استاندار کوفه بود، عبد الله بن مسعود خزانه‌دار بیت المال کوفه را بیشتر از علی بن ابی طالب (ع) می‌شناختند. و من تصور نمی‌کنم از این افراد کسی بجز عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود (به احتمال) دوست مدهاشد که مردم از فضیلت علی (ع) و مقام و منزلت او آگاه شوند نمی‌خواهم بگویم که خلیفه اول و دوم منکر فضیلت علی (ع) بودند، و عارف به حق او نبودند، زیرا که آنها پرهیزکارتر از این بودند. این عبارت از عمر نقل شده است: در صورتی که علی حضور داشته باشد کسی حق ندارد در مسجد فتوا دهد. و این سخن که بارها مگفت: اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود. و این سخن در باره علی (ع) از اوست: به خدا سوگند که اگر شمشیر او نبود، ستون اسلام، بر پا نمیشد.

آری عمر اینها و بالاتر از اینها را مگفته است و لیکن کلماتی بودند که به مناسبت‌ها و انجمن‌هایی که پیش می‌آمد، صورت معرفی عمومی به خود نمی‌گرفت و از محدوده شهر مدینه بیرون نمی‌رفت. در صورتی که خلیفه دوم با نفوذ نامحدودی که در جهان اسلام داشت متوانست همه جهان اسلام را با آنچه که خود از فضیلت علی (ع) و مقدم بودن او بر دیگران آگاه بود، آشنا سازد و مسلمانان را بطور عموم و قریش را بخصوص برای پذیرش زمامداری امت وسیله او بعد از خودش آماده کند. و لیکن عمر این کار را نکرد.

امویها در دستگاه دولت

هیچ کدام از اینها میان علی (ع) و رسیدن به یک حکومت استوار مانع ایجاد نکرد. علی-رغم این که بالا گرفتن نفوذ قریش بطور کلی به سود بنی هاشم و بویژه شخص علی (ع) نبوده است اما با این حال، اگر بنی امیه در خارج از دایره حکومت می‌ماندند مشکلی نمیتوانست به وجود آید، که علی (ع) نتواند بر آن غلبه کند. و لیکن خاندان بنی امیه که از همه قریش و از تمام عرب، نسبت به پیامبر (ص) دشمنتر، و نسبت به علی پرنهتر بودند، به دستگاه‌های دولتی نفوذ کردند و نفوذ خود را بسرعت گسترش دادند بحدی که نیرومندترین خانواده قریش شدند.

بقای معاویه در پست استانداری

نفوذ بنی امیه در دولت اسلامی از آن روزی به وجود آمد که عمر بن خطاب، یزید ابن ابی سفیان را اندکی پس از فتح شام والی آن شهر کرد. یزید عمر زیادی نکرد، و خلیفه برادرش معاویه را به جای او تعیین کرد. اندکی بعد اردن را نیز به قلمرو او افزود. و معاویه تمام مدت خلافت عمر در سمت خودش باقی ماند، با این که عمر صلاح نمودید کارکنان خود را در سمت‌های خود باقی بگذارد با این حال او را بر کنار نکرد. سعد بن ابی وقاص را علی رگم سابقه و مبارزات او، از استانداری کوفه، عزل کرد. و عمار بن یاسر را، به رگم این که او خود در روز تعیین عمار به استانداری کوفه، به مردم آن شهر نوشته و به اطلاع آنها رساند که عمار از زبدهترین اصحاب محمد (ص) است، بر کنار ساخت. و لیکن معاویه را باقی گذاشت. به نظر میرسد که خلیفه شیفته زیرکی معاویه و مدیریت او بود و به اطاعت او از خود اطمینان داشت.

معاویه با این که اسرافکاری و ولخرجی بسیار آشکاری داشت تا زمانی که خلیفه از دنیا رفت در سمت خود باقی ماند. معاویه با باقی ماندنش در آن منطقه مهم توانست یارانی فراهم آورده و دوستی سران قبایل را جلب کند تا آن جا که از نظر قدرت و توانمندی به جایی برسد که خلیفه پیش از مردنش اعضای شورا را ترساند که اگر با هم اختلاف پیدا کنند و به یکدیگر حسد بورزند، معاویه خلافت را بزور تصرف خواهد کرد.

ضرورتی ندارد که بگویم باز بودن دست معاویه در دو منطقه شام و اردن در آن مدت دراز، باعث این پیش بینی مشد که دستیابی علی (ع) به پایگاهی مردمی در آن منطقه غیر ممکن

گردد. و از معاویه جز این انتظار نبود که تمام روزنهایی که ممکن بود به وسیله آنها اطلاعاتی از گذشته امام (ع) و وضع موجودش به گوش توده مردم برسد، مسدود کند.

شورا خلافت را در اختیار بنی امیه قرار میدهد 4-

گذشته از این که، اگر عمر، علی را به جانشینی تعیین میکرد، برای علی (ع) غلبه بر بنی امیه مشکلی غیر قابل حل نبود. حتی، اگر پس از خلیفه دوم به حکومت میرسید، در توان امام (ع) بود که بدون هیچ مشقتی ریشه بنی امیه را از سرزمین شام قطع کند، زیرا که آنها هنوز به منتهای قدرت خود نرسیده بودند. و لیکن خلیفه دوم با حسن نیت خود، خلافت را در جهت تازهای قرار داد که پیامدهایی دور در پی داشت. از جمله نتایج فوری آن، دو جریان بود که رسیدن مسالمت آمیز امام (ع) به خلافت و قرار گرفتن آن در قبضه امام (ع) را امری غیر ممکن مساخت

اما نتیجه اول عبارت است از بالا رفتن ناگهانی نیروی بنی امیه

در حالی که بنی امیه، به خلافت از دور چشم داشتند، در نصف روز، بین ظهر تا شام زمام خلافت را به دست گرفتند. علی رغم این که خلیفه مدید اگر علی (ع) عهددار خلافت شود مسلمانان را به راه روشن هدایت میکند، خودداری کرد از این که او را به خلافت تعیین کند. و خودداری وی به این دلیل بود که نمخواست نه در زمان حیات و نه پس از مرگ، سوولیت خلافت را بر عهده گیرد. بنابراین روش شورا را ابتکار کرد به این ترتیب که امر خلافت را به شش تن از مهاجران قرشی محول کرد که علی (ع) یکی از آنها بود. و دیگران عبارت بودند از عثمان، عبد الرحمان بن عوف، زبیر بن عوام، طلحة بن عبید الله و سعد بن ابی وقاص. خلیفه مورد انتخاب فقط از این شش نفر باشد، و تنها این شش نفر باشند که خلیفه را متوانند انتخاب کنند. و چون خلیفه در گذشته مدید که علی (ع) شایستهترین فردی است که اگر به خلافت برسد، امت را به حق رهبری خواهد کرد، بنابراین انتظار مسرفت که کفه او را ترجیح دهد به این ترتیب که دستور دهد تا در صورت اختلاف نظر اعضای شورا از دستهای پیروی کنند که علی (ع) در میان آنهاست. اما او کاری کرد که انتظار مسرفت او دستور پیروی از گروه عبد الرحمان بن عوف را داد، در صورتی که از عبد الرحمان جز این انتظار مسرفت که عثمان را انتخاب کند زیرا که پیوند خویشاوندی نزدیکی با او داشت. و جز آنچه انتظار مسرفت رخ نداد. و این چنین خلیفه دوم، با حسن نیت خود بنی امیه را به آن چیزی رسانید، که خواب آن را مدیدند. او برای خلافت، عثمان، مناسبترین فرد خاندان اموی را انتخاب کرد که مصلحت خود و افراط در دوستی اعضای فامیل را آماده ساخته بود تا پلی باشد، برای عبور خلافت، از نخستین مهاجران که در راه یاری پیامبر خدا (ص) مبارزه کردند به دشمنان دیرینه پیامبر (ص). و خلافت خلیفه سوم، دوام حکومت، گسترش دامنه سلطنت و شهرت گسترده و رشد قدرت معاویه را تضمین کرد. خلیفه جدید در آغاز خلافت خود، فلسطین و دیگر اراضی شام را ضمیمه قلمرو او کرد، و او حاکم قلمروی وسیع و غنی شد آزاد و بی قید و شرط هر طور که مایل بود، بدون این که قدرتی برتر بر او نظارت کند، در امور دخل و تصرف مسکرد. و به این ترتیب نیرومندترین مرد جهان اسلام گردید و پیش از این که خلیفه سوم از دنیا برود، توانست در میدان مبارزه هر قدر که سپاه بخواهد فراهم آورد، بالغ بر حدود یکصد هزار جنگجو که با فرزندان و غلامانشان از بیت المال شام مقرری دریافت مسکردند، بیت المالی که معاویه چون مال شخصی خود از آن استفاده مسکرد. و با مال فراوانی که در اختیار داشتیارانی فراهم آورد. خلیفه سوم ولید بن عقبه و بعد از او سعید بن عاص را که هر دو از بنی امیه بودند والی کوفه، و عبد الله بن عامر اموی را استاندار بصره، و عبد الله بنسعد بن ابی سرح را (که برادر رضاعی خلیفه بود) به استانداری مصر تعیین کرد. و از طرفی مروان بن حکم مطرود پیامبر (ص) پسر عموی خلیفه، وزیر صاحب نفوذ خلیفه بلکه خلیفه حقیقی شد. و مروان با نفوذی که داشت، توانست، همه شرارتهای این استانداران را از چشم و گوش خلیفه صالح بدور و پنهان نگهدارد، و او را قانع کند که اینها افرادی شایستهاند، و باید به حکمرانی خود ادامه دهند و به این ترتیب جهان اسلام يك کشور اموی شد با حکمرانانی که معروف به ضعف دیانت و ایمان و آزمندی و عداوت با اهل بیت پیامبر (ص) و کینه توزی نسبت به علی بن ابی طالب (ع) بودند.

پرده آهنین

همین افراد خطیبان منبرها شدند، که به تودههای مسلمان آموزش میدادند و بر عهده خواننده است فکر کند که چطور این حاکمان پردهای آهنین، به وجود آورده بودند تا همه وسایل آشنایی علی (ع) و دیگر اهل بیت پیامبر (ص) و مقام آنها را در اسلام از چشم تودههایی که بر آنها حکومت مسکردند، پنهان نگهدارند. و این چنین بود که مردم شهرهای شام هیچ چیز راجع به خاندان پیامبر (ص) نمیدانستند، و نزدیک بود که برای پیامبر (ص) خویشاوندانی به جز بنی امیه شناسند، و این همان مطلبی است که معاویه در ایام لافتخویشاوندش عثمان به زبان «... آورد، هنگامی که به عمار گفت: «در شام یکصد هزار نفر با فرزندان و بردگانشان مقرری بگیر هستند که علی و خویشاوندی او را با پیامبر (ص) نمیشناسند

ساکنان بصره در ناآشنایی با اهل بیت در درجه دوم پس از اهل شام بودند، زیرا در تمام مدت حکومت عمر و عثمان هیچ استانداری حاکم آن جا نشد که معروف به محبت اهل بیت باشد. اما

مردم کوفه، به نظر میرسید که اندک شناختی نسبت به خاندان پیامبر (ص) دارند. و ظاهراً اقامت کوتاه مدت عمار بن یاسر، و دراز مدت عبد الله بن مسعود، مؤثر بوده، اما اثری محدود داشته است. برای این که ما به قدرت این پرده آهنین که میان توده‌های مسلمان و شناخت فضیلت علی (ع) حایل شده بود، آشنا شویم، کافاست، به یاد بیاوریم که مسلمانان در ستیز با امام (ع) پس از این که با امام (ع) بیعت کردند، از وجود عمار بن یاسر در میان لشکر امام (ع) وحشت داشتند زیرا آنها مستقیماً و یا با واسطه از پیامبر (ص) شنیده بودند که به عمار فرمود: همانا تو را گروه ستمکار خواهد کشت. و علی رغم این که پیامبر (ص) در باره علی (ع) چندین برابر آنچه را که در باره عمار و تمام صحابه گفته بود، بیان کرده بود، از نبرد با امام (ع) خودداری نکردند. و به یاد نیاوردند و یادآوری نکردند، هیچ کدام از اینها را و حداقل به خاطر نیاوردند آنچه را که در باره او مقابل هزاران تن از مسلمانان در روز غدیر خم فرمود. آن جا که پس از اعلان به مسلمانان که علی (ع) سرپرست آنهاست فرمود: «بار خدایا دوستدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار! هر که او را دشمن بدارد.» و معنی این سخن پیامبر (ص) آن است که هر که با علی دشمنی ورزد پس دشمن خداست تا چه رسد به آن کسی که با او بجنگد؟ و هنگامی که امام (ع) خواست تا با مردم کوفه راجع به آنچه پیامبر (ص) در باره او روز غدیر خم گفته بود، صحبت کند، آثار شک و تردید را در چهره آنها مشاهده کرد، پس ناچار شد از کسانی که در پیرامون او از اصحاب پیامبر (ص) بودند گواهی بخواهد. از اصحابی که گواهی دادند دوازده تن از مجاهدان بدر بودند. و دلیل ما بر ناآگاهی مردم عراق به مقام اهل بیت در اسلام آن است که عموم مردم بصره در اواخر دوران عثمان هواخواه طلحه بودند و تمام مردم کوفه طرفدار زبیر، و در نتیجه امام (ع) حتی در کوفه از طرفداری کثرت‌بخش برخوردار نبوده است.

و اما مردم مصر، به نظر می‌رسد که اندکی پیش از کشته شدن عثمان راجع به امام (ع) چیزی بدانستند. و من تصور می‌کنم که آن مقدار آگاهی نتیجه اقامت محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه در اواخر عهد عثمان در مصر بوده است، موقعی که افکار عمومی مردم مصر را برای قیام در برابر خلیفه آماده می‌کردند.

و از تمام این مطالب متوانیم بروشنی ببینیم که بنی امیه در خلال دوران عثمان سه پیروزی کسب کردند: (1) توانستند تمام روزنه‌های تبلیغاتی را در بخش عظیمی از نواحی جهان بر روی علی (ع) ببندند.

نوعی پایگاه مردمی وسیع در شام به دست آوردند و با خریدن وجدانهای افراد متنفذ که حاضر بودند، دین خود را به دنیا بفروشنند. در همه مراکز حکومتشان و هر کجای دیگر که آنها (2) را یافتند، نفوذ فراوانی در دیگر نقاط جهان اسلام به دست آوردند. و چقدر دین فروشان در هر زمانی فراوانند. و اموال دولتی در اختیار ایشان بود، هر طوری که می‌خواستند، در آن تصرف می‌کردند.

و مهمتر از همه آنها این بود که دیگر ایشان نیازی نداشتند تا به دنبال قدرت و لاف‌تبروند. زیرا که خلافت و قدرت دستگاه خلافت در اختیار ایشان بود. و هر کس خلافت را می‌خواست باید (3) از چنگ آنها بیرون می‌آمد. و این چگونه می‌توانست کار آسانی باشد، در حالی که پول و افراد آن قدر در اختیار ایشان بود که بتوانند خلافت را برای خود نگهدارند و از طرفی آنها زیرکان و آزمندانی از عرب بودند و در به کار بردن هر نوع وسیله‌های، هر چند ناپسند، در راه هدف خود باکی نداشتند.

قبیله‌های بودن بافت جامعه

حق این است که ما شرح اصالت قبیله‌های جامعه عرب، که به بنی امیه، در رشد نیروی سیاسی و نظامشان بیشترین کمک را کرد، ناگفته نگذاریم. البته در زمانی که هنوز وسایل جدید تبلیغاتی فراهم نشده بود، برای یک سیاستمدار بسیار مشکل بود که محبت میلیونها و یا صدها هزار تن از مردم را در حالی که با این افراد هیچ رابطه فامیلی نداشتند به سوی رهبری‌هایی جلب کنند، بطوری که با عاطفه و احساس از آنها اطاعت کنند. آن هم یک فرد با استقلال عقیده‌ای که دارد می‌تواند کارهای خود را از راه منفعت‌شخصی و یا طرز تفکر منطقی خویش انجام دهد. اما هنگامی که روسای قبایلی هستند و نزدیکان زیادی دارند که بی‌گفتگو از آنها اطاعت می‌کنند جلب محبت هزاران فرد برای آزمندانی از سنخ بنی امیه جایی که رهبران قبیله‌های دنیاپرست وجود دارند. سهل و ساده می‌گردد. و تردیدی نیست آن مدت زمانی که مسلمانان در دوران خلیفه سوم و پس از آن زندگی کردند، بر رشد تعدادی از این سنخ رهبران کمک کرد، بحدی که دنیای اکثریت مردمان صاحب نفوذ مقدم بر دینشان قرار گرفت.

مزاحمانی تازه 5-

اما دومین نتیجه‌های که از شورا به دست آمد، ظهور مزاحمانی برای خلافت بود، که اگر در شورا عضویت نمیافتند، هیچ کدام از آنها چشم طمع به خلافت نداشت. پس همان طوری که ابتکار شورا و برنامه ریزی دقیق آن، علی (ع) را به شکست و عثمان را به پیروزی رساند، صرف دادن عضویتشورا را به چهار تن دیگر، آنها را -علی رغم این که هیچ کدام از آنها و دیگران در علم، عمل و خویشاوندی با پیامبر (ص) به پای علی (ع) نرسیدند- آنها را از نظر سیاسی تا مرتبه علی (ع) و مساوی با او بالا برد. این عضو شورا شدن در باطن آن چهار نفر عقده احساس امتیاز بر دیگر مسلمانان و اعتقاد به شایستگی برای زمامداری امتبه وجود آورد. این عقده در باطن طلحه و زبیر استوار شد و ثروت زیادی که به دست آورده بودند، میل رقابت در رسیدن به رهبری را در آنها افزایش داد.

ثروت همیشه نیرو و کمک انسان برای رسیدن به هدفش بوده است. و عضویت آن دو تن در شورا ام المؤمنین عایشه را متوجه ساخت که ممکن است یکی از آن دو تن به خلافت برسد. و رسیدن هر کدام از ایشان به خلافت مایه آرامش قلب ام المؤمنین بود، زیرا که طلحه از اعضای فامیل او، قبیله تیم، بود و زبیر شوهر خواهرش بود. این دو صحابی با ام المؤمنین همفکری کردند، و نتیجه آن حمله و شورش بر عثمان به منظور پایان دادن حکومت او و جایگزین کردن یکی از دو صحابی به جای او بود. و سرانجام این حمله به قتل او انجامید و موقعی که پس از قتل عثمان با امام (ع) بیعت شد، ناامیدی از آرمان و آزمندی شدید، آن دو صحابی و ام المؤمنین را وادار به مخالفتی بسیار زشت و ناپسند با امام نمود که در تاریخ اسلام نظیر نداشت. و اگر خلیفه دوم به آن دو صحابی عضویتشورا را نداد بود، تا هر کدام از آنها احساس کنند، فردی همتای امام (ع) است اقدام به چنان کاری نمکروند.

آخرین فرصت

در حقیقت امام (ع) از آغاز وفات پیامبر (ص) تا روزی که با عثمان بیعت شد، علاقه زیاد خود را برای رسیدن به خلافت ابراز داشت، آن روزها که مسلمانان با یکدیگر مهربان و در برابر دشمنان اسلام متحد بودند. روز شورا کوشش زیادی برای بازگرداندن خلافت به خود داشت. چرا که با نور الهی مشاهده نکرد آن سه روز شورا آخرین فرصتی است که ممکن است امام در آن فرصت، امت را به هدفهای بزرگشان با حفظ وحدت و امنیت داخلی، برساند، و اگر خلافت از او به دیگری منتقل شود، به پایان گرفتن وحدت اسلامی خواهد انجامید. خواننده به خاطر دارد که آن روز امام (ع) به دیگر اعضای شورا فرمود: «سخنم را بشنوید، و گفتم را مورد توجه قرار دهید، بعد از این انجمن، امر خلافت را خواهید دید که شمشیرها در باره آن کشیده و پیمانها شکسته میشوند، بعدی که جمع متشکل نخواهد بود، و بعضی از شما پیشوای گمراهی و جمعی پیرو نادانان میشوید...»²⁾

آن افراد سخنان امام را شنیدند اما مورد توجه قرار ندادند. زیرا که ایشان بزرگان قریش بودند، کینه علی (ع) را به دل داشتند و کسانی بودند که تمام کوشش خود را برای انصراف خلافت از وی به کار میردند. با عثمان بیعت کردند، و توجه امام (ع) به خلافت پایان گرفت، زیرا او یقین داشت، که وحدت اسلامی به پایان خود نزدیک شده است. و در زمان خلیفه سوم رویدادهای به دنبال هم اتفاق افتاد و انقلاب پایانبخش رویدادهای زمان او شد. سر آمدن زندگانی خلیفه، همزمان بود، با پایان گرفتن دوره وحدت

امام ناچار به قبول خلافت شد

چند روز پس از قتل عثمان زمام ابتکار عمل سیاسی از دست قریش بیرون رفت، و این مرتبه نتوانست خلافت را از دست علی (ع) بیرون ببرد. انقلاب کنندگان و بیشتر ساکنان مدینه از گروه انصار به دور امام (ع) جمع شدند، و با اصرار از او خواستند تا بیعت آنها را بپذیرد و او خودداری نکرد. زیرا مدید امتبه طرف فتنهای پیش مرود که برای افراد غیر مؤمن ناآگاه از حقیقت و نابردبار مشکل است در آن فتنه استوار بمانند. بنابراین به آنها گفت: «از من دست بردارید. و دیگری را بطلبید، ما رو به کاری مبرومیم که چهرهها و رنگهای مختلفی دارد، دلها بر آن استوار نیست و عقول زیر بار آن نمرود.» و لیکن آنان او را در باره اسلام به خدا قسم دادند و به او متوسل شدند و وعده یاری و اطاعت از او را دادند و او نتوانست خلافت را از خودش دور کند زیرا که آنها امام (ع) را در برابر مسؤولیتش قرار داده بودند. بناچار بیعت ایشان را پذیرفت در حالی که آنها روی شانهای ستبر وی بار سنگینی را گذاشتند که کوهها تاب تحمل آن را ندارند. البته او علی (ع) است و کسی است که هیچ گاه در دوران زندگیش از امری واجب هر چند سنگین، شانه خالی نکرده است.

کینهها به جوش میآید-6-

با امام (ع) بیعت شد، قریش از غفلت خویش به خود آمد و کینههای نسبتبه امام (ع) جوشیدن گرفت. مردم قریش و رهبرانشان، بجز اندکی بر او شوریدند. امام (ع) در نامه‌های به برادرش

عقیل، موضعگیری قریش را نسبتبه خود چنین بیان میکند: «...پس قریش و تدروی ایشان را در گمراهی و جولان آنان را در دشمنی و ستیز و نافرمانی آنها را در سرگردانی و حیرت، به حال خود واگذار، زیرا که آنها به جنگ با من متفق شدهاند همان طوری که به جنگ با پیامبر خدا (ص) پیش از من متحد شدند، پس مجازات کنندگانی به جای من قریش را مجازات کنند، زیرا که آنها خویشاوندی مرا [با پیامبر] قطع کردند و خلافت فرزند مادرم [رسول خدا (ص)] را از من سلب کردند»

پرهیزکارانی که امام (ع) را خوار و تنها گذاشتند

اما آن عده از رهبران پرهیزکار قریش که چشم طمع به خلافت نداشتند، در برابر امام، موضعی خوارکننده و تنها گذارنده گرفتند، و جمعی از ایشان با علم به مقام شامخ امام (ع) از بیعتبا او سر باز زدند. همین سعد بن ابی وقاص که یکی از اعضای شوراست که از پیامبر خدا (ص) روایت کرده است که به علی فرمود: «آیا نمخواهی که نسبتبه من به منزله هارون نسبتبه موسی باشی جز این که پیامبری بعد از من نیست؟» (3)، خودداری کرد از این که علی (ع) را یاری و یا با او بیعت کند. با این که یاری علی (ع) و پیروی از او به مقتضای روایتخودش، یاری و متابعت پیامبر خداست و خوار کردن علی (ع) خوار ساختن پیامبر خدا چنان که پیروی هارون پیروی از موسی و یاری اوست و خوار گذاشتن او، خواری موسی (ع) و عبد الله بن عمر پرهیزکار و پارسا خودداری کرد از این که علی (ع) را یاری و یا با او بیعت کند. با این که او خود روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «...هر کس در حالی بمیرد که بر عهدش بیعتی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» (4) در حالی که با یزید بن معاویه فاسق بیعت کرد، مبدا بیعتی در گردنش نباشد و به مرگ جاهلیت میرد. و به همین دلیل بعدها با عبد الملك بن مروان نیز بیعت کرد. و لیکن او در طول بالغ بر پنجسال، خودداری از بیعتبا امام (ع) کرد و نترسید از این که به مرگ جاهلیت میرد

سرکشان قریش

اما افراد آزمند از سران قریش، فاجران با پارسایان آنها در مبارزه با امام، مسابقه گذاشتند و قربانیهای زیادی در این راه دادند آن قدر که در راه مبارزه با مشرکان ندادهبودند. بنی امیه و در راس آنها معاویه در قتل عثمان خرمای پر حلاوت و فرصت روزگار را مشاهده نکردند، بنابراین کشته شدن عثمان برای بنی امیه از زندگی کم فایدهتر نبود. و اگر خلافت عثمان به معاویه آن قدر نیرو داد که او را نیرومندترین شخص در دولت اسلامی ساخت، قتل او نیز وسیلهای برای معاویه فراهم کرد که آن نیرو را در راه هدفی به کار ببرد که برای آن هدف از همان آغاز استقرار خویش در شام، آماده میشد

البته عثمان موقعی که در محاصره بود از وی کمک خواست و او کمک نکرد. بلکه در پاسخگویی به ندای او سهل انگاری کرد تا کشته شود. سپاهی به حجاز فرستاد تا وانمود کند که قصد دفاع از او دارد. و لیکن به فرمانده سپاه دستور داد که نزدیکی مدینه اردو بزند و هر چند فاجعه بالا بگیرد وارد مدینه نشود تا وقتی که فرمان او برسد. و برای این که همه روزنهای اندیشه دخالت آزادانه در عمل را بر روی فرمانده سپاه ببندد به او گفت: حق نداری بگویی که حاضر مبیند آنچه را که غایب نمیبیند و تو غایبی و من حاضر

براستی که معاویه به تمام سودی که ممکن بود از زندگی عثمان برسد، ولی کشته شدن عثمان برای معاویه بهتر از زندگی او بود البته دفاع از خلیفه منجر به طول عمر او میشد تا وقتی که به اجل خود از دنیا برود. ممکن بود خلیفه سوم مصلحتخود ببیند. اگر مشکل بخوبی حل شود-خلافت را به یکی از بزرگان مهاجر واگذار کند در نتیجه معاویه فرصت را از دستبدهد، و از وسیله توجیه حمله مسلحانه بر امت محروم شود. در صورتی که قتل خلیفه آن دستاویز را در اختیار او قرار میداد

از این جا دانسته میشود که خلیفه سوم، آن قدر نیروی سیاسی و نظامی در اختیار نداشت که معاویه داشت در حقیقت او از دفاع خود عاجز بود، در موقعی که معاویه به قدری نیرو در اختیار داشت که میتواند از خود دفاع کند و بر دشمنانش هجوم ببرد و اگر میخواست از جان خلیفه سوم هم پاسداری کند، و معنای آن حرف این است که عثمان از خلافت جز نامی نداشت، ولی معاویه سلطنت و قدرت داشت. موقعی که خلیفه کشته شد، بنی امیه از خلافت تا مدتی کوتاه جز اسمی را از دست ندادند، و معاویه نیاز به چیزی برای رسیدن به خلافت ظاهری نداشت جز این که نیروی موجود خود را در راه مطالبه خون خلیفه مقتول به کار ببرد. و آن کار را کرد و امام (ع) را درگیر جنگی کرد که تا آن روز مسلمانان نظیر آن را ندیده بودند

پرهیزکاران تشنه خلافت

در همان حال که کشته شدن خلیفه انگیزهای قبیلهای برای مطالبه خون در اختیار معاویه گذاشت تا به نیروی موجود خود، نیروی جدیدی بیفزاید، طلحه، زبیر و ام المؤمنین دشمنان خلیفه مقتول نیز به معاویه پیوستند و در مورد مطالبه خونی با او هم قسم شدند که تا دیروز به ریختن آن دعوت میکردند و تمام سنگینی خود را در آن کفه نهاده بودند. آنان در مبارزه با امام (ع) بر معاویه سبقت گرفتند

جنگ بصره ثابت کرد که امکانات این سه رهبر بسیار زیاد است، زیرا آنها توانستند برای مبارزه با امام در آن جنگ سپاهی فراهم آورند، که شمار آن را دست کم به سی هزار تخمین زدهاند، در حالی که امام (ع) از مدینه با سپاهی بیرون شد که از چند صد تن تجاوز نمیکرد. و موقعی که راهی بصره بود ناگزیر شد تا در ذی قار مدتی توقف کند و در آن مدت فرستادگانی به کوفه بفرستد و از مردم آن جا کمک بخواهد که ابو موسی استاندار وی بر کوفه مانع از فرستادن آنان میشد. و سرانجام، پس از تلاشی زیاد از مردم کوفه تا آن اندازه به او پیوستند که شمار سپاهش به دوازده هزار تن رسید

علی رغم پرهیزکاری و سابقه در اسلام، آن سه رهبر، به خود اجازه دادند که وحدت مسلمانان را بر هم بریزند و شمشیرها را بر روی امام (ع) بکشند، و پیروان پیامبر (ص) را برای اولین بار پس از وفات پیامبر (ص) در دو صف کارزاری قرار دهند که جویهایی از خون روان سازند

با این که ایشان شکست خوردند، اما با عمل خود، رخنهای در میان امتبه وجود آوردند که امام (ع) علی رغم پیروزی بر آنها، قادر به التیام آن نشد. آری آن رخنه پساز شکست ایشان فزونتر شد. و چیزی جز دورتر شدن قریش از علی (ع) و افزایش کینه توزی نسبتبه او، بعد از این که در جنگ بصره هفتاد تن از رهبران خود را از دست دادند، ببار نیاورد. مردم بصره هرگز هزاران کشته خود را که در آن جنگ به خاک افتادند، فراموش نکردند. و مردم کوفه احساسی جز زیان و خسارت فراوان از دست دادن فرزندان و برادرانشان در آن جنگ، نداشتند و امام (ع) با کشته شدن این انبوه جمعیت، یاران حق بینی را از دست داد که میتوانستند در صورت زنده ماندن کمک زیادی در مقابل دشمنش تقدیم او کنند. و تردیدی نیست که نبرد بصره با همه پیروزی درخشان امام (ع) در آن نبرد بر توان امام (ع) چیزی نیفزود، آری، با آن جنگ از تعداد یاران امام (ع)، به مقدار زیادی کاسته شد. و آنها که در مورد دشمنان امام موضع نرمتری داشتند در مورد درگیری در جنگ بر ضد امام (ع) در تردید به سر میبردند، در موضعگیری آن دو صحابی پرهیزکار و ام المؤمنین انگیزه مبارزه با امام (ع) را یافتند، با این توجیه که اگر برای این پاکان جنگیدن با علی (ع) جایز باشد، پس چرا برای دیگران روا نباشد؟

و به این ترتیب مفهیم که رهبران سه گانه به معاویه و دار و دستهای، خدمات شایانی کردند و به نیروی روزافزون او، توان بیشتری بخشیدند

به طور قطع این رهبران سه گانه نمیتوانستند بر ضد این نتایج اقدام کنند و وحدت امت را - اگر با خود و گذشته و تقواشان متحد میشدند - حفظ کنند. برآستی، آنان بودند که فریاد اصلاح بر مسآوردند، و اعمال خلیفه سوم را به عنوان عامل نابودی وی گوشزد میکردند، و مردم را به پایان دادن به حکومت او با هر وسیله ممکن، وادار میکردند، به خاطر فساد که خویشاوندان خلیفه در امور مسلمانان وارد ساخته بودند. پس وقتی که هدف خلافت علی (ع) تحقق همان چیزی بود که ایشان مقابل مردم به خاطر او فریاد بر مسآوردند، مسیاست در رکاب امام (ع) حرکت میکردند و به او در تحقق هدفهایش کمک میکردند. و موقعی که احساس کردند معاویه و یارانش میخواهند میان مردم شرارت کنند و تلاش میکنند تا خلافت را از شایستهترین افراد غصب کنند، لازم بود که به عراق و مصر و سایر جاهای مهم در جهان اسلام بروند و مردم مسلمان را بر بنی امیه بشورانند و آنان را از شر بنی امیه بر حذر دارند و به یاری امام مسلمانان بخوانند. و اگر آن کار را کرده بودند، روش معاویه بر ملا میشد و مسلم میشد، که خواسته او، علی رغم موقعیت جا افتادهاش در شهرهای شام، غیر قابل وصول است، و او با خواری سر در حکم امام (ع) منهدم و بدان وسیله وحدت امتبر جای، ممانند و به آسانی راهی را که خدا خواسته بود طی میکرد، در حالی که به وسیله شایستهترین رهبر، بعد از پیامبر (ص) رهبری میشدند

و کمترین چیزی که سزاوار بود رهبران سه گانه انجام دهند این بود که نسبتبه قتل خلیفه سوم، به جای این که خونی را که خود ریخته و حقی که خود زیر پا گذاشتهاند از امام (ع) مطالبه کنند، از خود حساب بکشند

اما مایه‌های که عضو بودن در شورا وارد رگهای آن دو صحابی کرده بود و کینه دیرینه ام المؤمنین نسبتبه امام (ع) و باز شدن درهای آرزوهای او در رساندن یکی از دو خویشاوند خود به خلافت، آن رهبران را وادار کرد، تا بر پایان بخشیدن به زندگی خلیفه سوم بسنده نکنند و برای رسیدن به حکومت، خلیفه دیگری را به او ملحق سازند، بدون توجه بر این که سرانجام کار این امت چه میشود

امام (ع) جای سرزنش ندارد بلکه سزاوار تحسین است-7-

چون بطور اختصار بعضی اوضاع و رویدادهایی که پیش از بیعتبا او یا در دوره خلافتش واقع شده و در کارهای امام (ع) تاثیر داشته است، برای ما روشن شد، به نتایج زیر مرسوم

آن رویدادها و اوضاعی که برای ناآرام ساختن شوون خلافت امام (ع) آماده شده بود و آنچه میان او و رسیدن به يك پایگاه استوار مردمی و نیروی نظامی فرمانبردار، حایل شد، ساخته (1) دستخودش نبود و از حد توان او بیرون بود که آنها را از بین ببرد و یا باقی نگهدارد. علی (ع) نمیتوانستحسد را از دلهای قریش نسبتبه بنی هاشم، در مورد نبوت زایل کند، و ممکن نبود که از کینه توزیهای قریش نسبتبه خود به دلیلصدمههایی که آنها از جهاد و دفاع علی (ع) از اسلام دیده بودند بر کنار بماند، مگر این که او از جهاد و از دفاع از پیامبر (ص) و دین او خودداری نکرد. و در امکان او نبود تا تصمیم قریش را در دستبست کردن خلافت میان خود و ترسشان را از پابرجا شدن آن در خاندان پیامبر (ص) در صورتی که به خلافتبرسند، تغییر دهد.

و در توان او نبود که هر يك از دو خلیفه را وادارد که نسبتبه او به نظر يك رقیب ننگرند. و یا مانع روزافزون شدن مقام قریش در دوران ایشان گردد

و در قدرت او نبود تا خلیفه دوم را از وارد ساختن بنی امیه در سازمانهای دولتی و باقی گذاشتن معاویه در پست استانداریش که باعث نیرومندی روزافزون او میشد، مانع شود. و در قدرت علی (ع) نبود تا عمر را وادار کند که او را جانشین خود قرار دهد و یا مانع تشکیل شورا شود. و برای او امکان نداشت تا مانع از برنامه ریزی عمر شود، به آن صورتی که منجر به تغییر جهتخلافت از او و رساندن آن به دست عثمان شود. امام (ع) نه امکان آن را داشت که خلیفه دوم را از وارد کردن طلحه و زبیر به شورا مانع شود و نه نمیتوانست مهر و محبت ام المؤمنین عایشه را نسبتبه خود جلب کند و یا او را از فعالیت در راه رساندن یکی از آن دو صحابی به خلافتباز دارد

و در توان او نبود، که عثمان و خویشاوندان پر طمعش را از یکدیگر دور کند و یا از استاندار شدن آن خویشاوندان بر شهرهای بزرگ جهان اسلام، و از تقویت معاویه تا آن حد که به صورت دولتی در دولت در آید- جلوگیری کند و علی (ع) نمیتوانست که استانداران بنی امیه را از بستن روزنهای تبلیغ به روی خود و حایل شدن میان تودههای تحکومتشان، با شناختهسابقه و جهاد و فضیلت علی (ع) مانع گردد. و در امکان امام (ع) نبود که مانع شورش شود که چون تندبادی به خلافت عثمان و زندگی او وزیدن گرفته بود و در توان او نبود که طلحه و زبیر و ام المؤمنین را از تظاهر به خونخواهی عثمان به منظور غصب حکومت وی باز دارد. و او نمیتوانست میان ایشان و شعلهور ساختن جنگ بصره فاصله ایجاد کند

و در توان امام (ع) نبود که جامعه قبیلهای عرب را عوض کند و یا این که از فسادباطن بسیاری از سران قبایل و توجه آنان به مادیات و آمادگی آنها برای دادن دین به خاطر دنیا، جلوگیری کند. و او نمیتوانست معاویه را مانع شود که از قتل خلیفه سوم به نفع خود بهره گیری نکند، و نمیتوانستساکنان سرزمین خود را از پیروی باطل باز دارد. امام (ع) در تمامی اینها و یا در بعضی از این موارد در خور سرزنش نیست. و نباید امام (ع) ملامت شود زیرا که او مردم عراق را مانند مردم شام در تحت اختیار فرمانروایشان قرار نداده بود. و در توان او نبود تا ترکیب مردم عراق از توده صالحان و طبقه قاریان نادان افراطی و دینداران از طبقه پر مدعی گرفته تا قبیللهایی که از سران خود بنا حق و یا بحق فرمان میبردند، دگرگون سازد

و نبودن طبقه قاریان متعصب و دینداران داعیهدار متعصب، و کمبود صالحان و زیادی مردم ساده لوح فریب خورده میان مردم شام در آن برهه از زمان، دلیل زیرکی و تیزهوشی معاویه نمیشود

ما وقتی که به شرایط امام و مشکلاتی که پیش از خلافت و پس از بیعتبا وی در مقابلش انباشته شده بود توجه کنیم، و بخواهیم جانب انصاف را رعایت کنیم، به عنوان يك دولتمرد او را (2) نه تنها سزاوار ملامت نمیابیم بلکه در خور تحسین مبینیم، زیرا او چیزی را تحقق بخشیده است که نزدیک به محال بوده است. و برای این که آن کار را بتوانیم انجام دهیم، هرگز محتاج به بیشتر از این نیستیم که به خاطر بیاوریم او از مدینه بیرون شد، تا با رهبران سه گانه که برای مبارزه با وی در بصره بالغ بر سی هزار تن آماده کرده بودند، مصاف دهد، در حالی که جز چند نفر از افراد مطیع همراهش نبودند. و همزمان با آن معاویه سپاهی در اختیار داشتبیش از دو برابر سپاه رهبران سه گانه و نمیتوانستبه وسیله آن هر منطقه دیگری از مناطق تحت تسلط امام (ع) را تهدید کند. و در همان وقت ابو موسی استاندار امام (ع) بر کوفه، مردم کوفه را وادار به خوار و تنها گذاشتن امام (ع) نکرد، و آنها را به چیزی رهبری نکرد که ما امروز از آن به شورش محلی تعبیر میکنیم. و امام (ع) پس از صرف تمام کوشش و تلاش نتوانست از مردم کوفه بجز تعداد معینی از یاران را جمع آوری کند که با همه آنها مجموعسپاه امام (ع) بیش از دوازده هزار تن نمیشد

و با تمام اینها توانستبه رهبران سه گانه و همه سپاه‌یانی که فراهم آورده بودند کستسه‌مگینی وارد کند. سپس به سمتبزرگترین دشمنانش رهسپار شد، و گلوی او را فشرد و به او شکست نظامی وارد کرد که جز با پناه بردن به حيله بر فراز کردن قرآن‌ها و آماده ساختن مردم عراق برای پذیرش آن حيله، راه نجات دیگری نداشت

براستی که پنجسال دوام حکومت امام (ع)، علی‌رغم همه دشواریها و قید و بندهایی که او را محاصره کرده بود به شایستگی فوق‌العاده خود او برمیگردد

و اگر معاویه در شرایط او بود، در همان ماههای اول خلافتش، حکومت وی پایان گرفته بود، و ممکن نبود تا با سپاه بصره مقابله کند تا چه رسد به این که بر او پیروز گردد

معاویه از نیروهای نظامی که در اختیار داشتخوب استفاده نمیکرد. و اگر در آن سطحی بود که شیفتگان او گمان میبردند، در آغاز خلافت امام، آن روزی که رهبران سه گانه وارد شهر (3) بصره شدند و آنچه توانستند نیرو جمع کردند و امام (ع) به جز چند صد یاور نداشت، معاویه از برتری نظامی خود بهره برداری میکرد

و اگر معاویه آن رهبر هوشیار گستاخ میبود، از فرصت ضعف نظامی امام (ع) استفاده میکرد و سپاهی مفرستاد تا همان روزی که هم پیمانانش بصره را اشغال کردند، آنها نیز کوفه را اشغال کنند. به این ترتیب میتوانست امام (ع) را از کمک مردم کوفه محروم کند، و در همان زمان بر حکومت امام (ع) خاتمه دهد. حتی ممکن بود معاویه بخشی از سپاه خود را به مدینه بفرستد تا وارد آن شهر شوند، در حالی که امام (ع) هنوز در راه بصره بود

و اگر امام (ع) شرایط معاویه را داشت و معاویه در شرایط مشابه امام (ع) بود (به صورتی که در آغاز این فصل فرض کردیم)، امام (ع) آن کار را کرده بود و حکومت معاویه را در فاصله چند هفته بر چیده بود. و لیکن ما معاویه را با تمام امکانات نظامی خود میبینیم که از گستاخی و هوشیاری اندکی برخوردار است و در شام سر در لاکخود، منتظر ماند تا این که طلحه و زبیر و سپاهشان زیر ضربات امام (ع) از پای در آمدند و تا وقتی که امام (ع) توانست نیروی سهمگین کوبندهای برای مبارزه با او در قلمرو قدرت خود او فراهم آورد و او را مبتلا کند و وی را تا مرز نابودی برساند

و علی‌رغم تمام مشکلاتی که از آغاز وفات پیامبر (ص) در برابر امام (ع) انباشته شده بود و بعد از بیعتبا وی دوچندان شده بود، او چون کوهی استوار بود، هیچ تند بادی او را نمیبلرزاند و هیچ گردبادی او را از جا نمکند. و اگر تنها مردم کوفه تا پایان راه با او همراهی میکردند، نیروهای شر و فساد را در جهان اسلام نابود میکرد و امت را به آیندهای آکنده از خیر، و از همه سو روشن، رهبری میکرد و تمام جامعه بشری را هدایت میکرد و اسلام بر همه ادیان پیروز میشد هر چند کافران نمیخواستند

و لیکن به مردم کوفه آن بدبختی روی آور شد که به دیگران نشده بود، اراده خود را از دست دادند و فریب خوردند و رشته خور را پس از تابیدگی و استواری پنبه کردند، و امام (ع) را در لحظهای سرنوشتساز، تنها گذاشتند و فرصت روزگار را بر خود و بر امت از دست دادند و هدر کردند. و در آنچه رخ داد، تنها مردم عراق قابل سرزنش نیستند، زیرا پیامد آن به زیان همه امت بود. چون همه از یاری حق شانه خالی کردند و نسبتبه او موضع خوارکننده و یا موضع خصمانه گرفتند، در حالی که دشمنان حق بیش از خوار کنندگان بودند

محققان آن دوره از تاریخ اسلام حق دارند که از رویدادهای آن دوره وحشتزده شوند زیرا عقل از مسلمانان ربوده شد و از راه راست منحرف شدند در حالی که حق را به چشم میدیدند. و معصیتخدا میشد در حالی که پارسایانشان نظارهگر آن بودند. و بعضی از ایشان مکوشیدند تا از طرفداران باطل پشتیبانی کنند. تمام آنها زمانی اتفاق افتاد که از روزگار سرور رسولان بیست و پنجسال پیش نگذشته بود

براستی که امت را نوعی از دیوانگی فرا گرفته بود، سابقه داران در اسلام که زمان پیامبر (ص) صفحاتی درخشان به ثبت رسانده بودند، با اشرار این امت همپیمان شدند آن اشراری که نسبتبه پیامبر به مکر رفتار کردند و در مکر خود نسبتبه او و رسالتش تندی کردند. و هر دو گروه بر یکدیگر در مبارزه با برادر پیامبر (ص) و برگزیده او سبقت مجستند و آن هم با شور و هیجانی که نظیر آن را در نبرد با مشرکان از خود بروز ندادند. و هر دو گروه همپیمان، مردم را به سمت جنگهایی کشاندند که امت در آن جنگها در خون خود شناور شد. و این متبا تمام نسلهای دیوانگی آن نسل را پرداخته است. و آنچه پرداخته است گرانترین چیزی بوده که در اختیار داشته است و ارزشمندترین چیزی که اسلام بر او ارزانی داشته بود. در حقیقتبا پایان یافتن حکومت امام (ع) خلافت هدایتگر تا ابد پایان گرفت

علاوه بر آنچه اتفاق افتاده است، لازم است که ما از یکدیگر بیبرسیم: آیا هدف اسلام این بود که خلافت راشده تنها سی سال دوام داشته باشد؟ و آیا هدف این بوده است که مردم در سایه

حکومت دادگستر، همان مدت کوتاه قانون اسلام را اجرا کنند؟ و یا هدف این بوده است که این امتبا تمام نسلهایش در وحدت و برادری و عدالتبه سر برد؟

تردیدی نیست که هدف تنها سه دهه نبوده است. و لیکن اگر هدف دراز مدت بوده است نه تنها به نسل اول بلکه به تمام نسلهای بعدی اسلامی با دیده اعتبار و اهمیت منگریست. پس چرا خلافت این قدر عمر کوتاه داشت؟ و برای چه حیات خلافت این سرعتگفت آور پایان گرفت؟

براستی سزاوار است پایان گرفتن حیات خلافت این سرعت ما را وادار کند تا از یکدیگر بپرسیم: آیا این مرگ ناگهانی نتیجه طبیعی حرکت مسلمانان بر آن راه و روشی بوده که پیامبر (ص) تعیین کرده بود، یعنی (به اعتقاد توده مسلمانان) امر رهبری امت را به اصحاب خود و گذاشت تا پس از رحلت او رهبران خود را بر مینای اندیشه و اخلاص برگزینند، و یا به مقتضای منافع و آزمندیهای خود؟ یا این که مرگ ناگهانی خلافت پیامد طبیعی سهل انگاری مسلمانان نسبتبه راهی بوده است که پیامبر (ص) جلو پای ایشان قرار داده بود، زیرا او برای امت پس از خود رهبری انتخاب کرد و اصحابش به رهبری آن کسی که انتخاب کرده بود راضی نشدند؟ اگر بخواهیم در جستجوی پاسخ این پرسش در مورد این نقطه مهم تاریخ اسلام در آن برهه زمانی باشیم، مناسب است که دو پرسش را مطرح کنیم

آیا شایسته بوده است که خلافت موروثی باشد، یا به انتخاب مردم و یا با تعیین پیامبر؟ (1)

و اگر سزاوار بوده که با تعیین پیامبر (ص) باشد پس آیا آنچه سزاوار بود اتفاق افتاده است؟ و آیا پیامبر (ص) کسی را معین کرده است؟ (2)

ما در صفحات آینده سعی خواهیم کرد به این دو پرسش پاسخ دهیم

پنوشتها

کتاب کنز العمال در کتاب الفضائل ج 6 ص 408 روایت کرده است و از بزاز و ابی یعلی و دیگران نقل کرده است-1

کامل ابن اثیر ج 3 ص 39. با آنچه در خطبه 139 نهج البلاغه آمده است اندکی متفاوت است. م-2

صحیح مسلم ج 15 ص 175. بخاری نیز در صحیح خود آن را نقل کرده است-3

همان منبع ج 12 ص 240-4